بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 1 مهر 1389.

یکی از تصحیفاتی که هست از این جور تصیحیفات اجتهادی. مثل علیه السلام ها. علیه السلام ها خیلی هایش از این سنخ است. یک جایی حاج آقا پارسال این را مثال می زنند که یک جایی در شرح حال یک کسی هست می گوید مات فی زمن ابی جعفر. بعضی ها علیه السلام اضافه کرده اند. ابی جعفر مراد ابی جعفر منصور بوده است. ابی جعفر دل کلمات سنی ها معمولا ابی جعفر منصور است. اصل عبارتش مال سنی ها بوده شیخ این عبارت را آورده است

شاگرد: الخامسة: في‏ حاله‏ مع‏ الطرق المعتبرة شرعا،

اعنى ما اعتبر من جهة كشفه عن الواقع، و تسمى في الاحكام أدلة اجتهادية، و في الموضوعات أمارة:

صفحه 617.

استاد: بحث تعارض استصحاب با سایر قواعد مقرره مقاله خامسه رابطه استصحاب با طرق معتبره شرعیه. از اول الخامسه می خوانیم

و لو ورد في مورد الاستصحاب دليل معتبر او أمارة معتبرة على خلاف الحالة السابقة فلا اشكال في انه يترك الاستصحاب و يعمل بمقتضى ذلك الدليل او تلك الامارة، إنما الكلام في وجه ذلك، و قد قال شيخنا المرتضى «قدّس سرّه» في غير مورد من كلامه: ان تقديم الادلة او الامارات على الاستصحاب انما هو من باب الحكومة لا التخصيص و لا التخصص، و هي على ما فسرها في مبحث التعادل و التراجيح «ان ينظر دليل بمدلوله اللفظى الى دليل آخر و يكون مبينا لمقدار مدلوله، مسوقا لبيان حاله، نظير الدليل على أنه لا حكم لكثير الشك او للشك في النافلة و امثال ذلك بالنسبة الى الادلة الدالة على حكم الشك في عدد ركعات الصلاة». و على هذا

این را از اول دقت کنید ما به این خیلی ور خواهیم رفت یعنی با آن کار داریم. آن این است که ما در حکومت در محکوم یک دلیلی داریم دلیل محکوم یک حکمی که دلیل محکوم متکفّل بیان او هست. آیا حاکم به دلیل محکوم ناظر است یا به حکمی که دلیل محکوم متکفّل او است ناظر است.

سؤال:

پاسخ: ایشان تعریفی که نه، مستقیما آیا البته هر یک از اینها بالملازمه دیگری را هم شامل می شود. یعنی اگر دلیلی که ناظر به حکمی هست که مدلول متکفّل آن است بالملازمه به خود دلیلش هم نظارت پیدا خواهد کرد. اولا و بالذات ناظر به کدام است. این را داشته باشید در بحث حکومت مهم است. این را سابقا اگر ملاحظه کنید من حکومت را قبلا بحث کرده ام ولی اشکالی ندارد چکیده بحث هایی که قبلا در مورد حکومت بحث کردیم حالا

سؤال:

پاسخ: ناظر به آن واقعیت خارجی اش است. واقعیت خارجی یک پدیده است. یک موقعی است می گوید آن حکمی که من جعل کردم چه شکلی است. یک موقعی می گوید دلیلی که ظهور دارد که آن حکم این شکلی است آن دلیل مرادم چیست. تفسیر مراد از کلام می کند یا آن واقعیت خارجی را تنظیم می کند؟ اینها دخالت در این بحث ها دارد و خیلی حالا عرض می کنم

سؤال: واقعیت خارجی منظورتان چیست؟

پاسخ: یک حکمی هست که شارع جعل کرده است. ببینید حالا مثلا، شبیه وارد و مورود اینها که وارد را می گفتم گاهی اوقات ممکن است دلیل باشد گاهی اوقات حکمی که دلیل متکفّل آن است اینجا محکوم این حرف است. محکوم چیست؟ اگر در حکومت ما نظر را اخذ کردیم. ناظر به خود دلیل هست یا ناظر به آن حکمی که، چون این خیلی اثر دارد خواهید دید که این نکته کل بحث حکومت را تحت تأثیر قرار خواهد داد. یک مطلبی اخیرا از حاج آقا شنیده ام که بعدا عرض می کنم

سؤال:

پاسخ: ظاهرش این است که ناظر به دلیل است ولی مثالی که می زند لا حکم لکثیر الشک، این ناظر به دلیل نیست. آن حکم کثیر الشک اینجا وجود ندارد.

سؤال

پاسخ: بله تعبیر را به نسبت عن الادله کرده است ولی واقعا این نظارتی که هست ببینید گاهی اوقات فرض کنید آیه قرآن وارد شده است یک روایت می آید می گوید که مراد از آیه قرآن این است. این ناظر به دلیل است. یعنی مبیّن کلام دیگر است. گاهی اوقات بحث این نیست که ناظر به آن دلیل است. احکامی که آن دلیل متکفّل هست را آن احکام را می خواهد توسعه و تضییق دهد. این احکام این خیلی فرق دارد با آن.

سؤال:

پاسخ: اصلا اشکال مرحوم حاج شیخ همین است. اشکالش همین است که اینها نظارت به مدلول است نه نظارت به دلیل. آن چیزی که این هست حالا اینها بخواهید چیز کنید کلام حاج شیخ اصلا همین است.

سؤال:

پاسخ: نه دو جور مختلف است اصلا. حکومت و این احکامش هم فرق دارد

کلام را تفسیر می کند یا آن حکم را می خواهد موسّع و مضیّق کند. که البته بالملازمه وقتی حکم را موسع می کند دلیلش را هم می گوید که این است. ولی اولا و بالذات صحبت سر این است که بمدلوله اللفظی به کدام ناظر است. ایشان می گوید در تخصیص هم مخصوصا نظارت دلیل در آن وجود دارد ولی بمدلوله اللفظی نیست بالملازمه العقلیه است. این را داشته باشید ادامه فرمایید

و على هذا فبيان حكومة الادلة و الامارات على الاستصحاب انه في موردهما و ان كان الشك موجودا و لم يقطع بخلاف الحالة السابقة و عموم لا تنقض يشمله لفظا إلّا ان دليل اعتبارهما قد جعل مؤداهما واقعا اوليا بالتنزيل،

این واقعا اولیا منظورشان چیست؟ چون ما قبلا هم گفتیم که نازل منزله علم می گیرد برای شما شک را

پاسخ: ببینید یک موقعی است که یک دلیل کاری به آن واقع اولیه ندارد. حکم ثانوی می خواهد جعل کند. مثل اصل. اصل می گوید که اگر شک کردید در اینکه این شیء پاک است یا نجس. بگو پاک است. بگو پاک است نه اینکه بگو آن پاکی واقعی را دارد. یک طهارت ظاهریه در ظرف شک جعل می کند. یک موقعی می گوید اگر کسی گفت که این پاک است ترتیب اثر واقع بده یعنی بگو که واقعا پاک است. در مقام عالم تنزیل آن مؤدا را بگو تحقق دارد. این فرق بین

سؤال:

پاسخ: در مقابل حکم ثانوی است. تنزیلا نه حقیقتا.

و لازم ذلك جعل الشك فيه ملغى بحسب الآثار، فصار مفاد قول الشارع: «صدق العادل فيما أخبرك به» او «صدّق الامارة فيما حكته» ان شكك في المورد المفروض بمنزلة العدم، و معنى كونه بمنزلة العدم انه لا يترتب عليه ما يترتب على الشك، نظير ما اذا ورد حكم على عنوان العالم و دل دليل على عدم كون النحوى عالما، فان مرجع هذا الدليل الى ان ما جعلنا للعالم في ذلك الدليل لا يترتب على النحوى، هذا.

و يشكل: بان الضابط المذكور لا ينطبق على دليل حجية الامارات و الادلة و لا على ساير الموارد التى جعل تقديمها من باب الحكومة، كدليل لا ضرر و لا ضرار، و لا شك لكثير الشك، و دليل نفى الحرج، و امثال ذلك، اذ ليس واحد منها بمدلوله اللفظى‏

تیم ضابط تنها در جاهایی که یک روایت به مفاد دلیل دیگر ناظر هست. مثلا آمده اند از امام علیه السلام سؤال کرده اند که از پیغمبر همچین روایتی وارد شده است. حضرت می گوید که مراد پیغمبر گفته است که مثلا لا یریدها فقیه. در مورد نماز را فقیه اعاده نمی کند. امام فرموده است که مراد پیغمبر شک بین سه و چهار بوده است مثلا. یا مثلا فرض کنید که یک روایت دارد که

یا مثلا روایت های عرضه، یک حدیث عرضه می شود به امام علیه السلام حدیثی که از پیغمبر یا از ائمه متقدّم هست عرضه می شود می گویند که مثلا از پدر شما همچین مطلبی نقل شده است. که اینها نظارت به دلیل هست نه نظارت به آن واقع و مدلولی که این دلیل از او حاکی است. مثال هایی دارد ولی مثال هایی که آقایان حکومت میدانند هیچ کدامشان از این سنخ نیست. آنها هم کم نیستند فی نفسه زیاد است. در کلام اصولیها خیلی مد نظر نبوده است و مثال برایش ذکر نکرده اند.

سؤال:

پاسخ: نظارت که هست بحث سر این است که منظور چیست. آیا می خواهد بگوید که آن جمله که گفتم مرادم این است یک موقعی هست این است یک موقعی می گوید که آن حکمی که آنجا هست اینگونه است. اصلا به دلیل آن کاری ندارد. اصلا فرض کنید اصلا دلیل اول من ممکن است دلیل اول را

سؤال:

پاسخ: بله همین به منزله أ تفسیریه باشد. حالا می گویم حکومت گاهی اوقات ناظر به مرحله دلالت دلیل قبلی است. نظارت گاهی اوقات ناظر به مرحله سند دلیل اول است. گاهی اوقات ناظر به مرحله این است که تقیه ای است. یک دلیل را به دلیل دیگر عرضه می کنند آن را می گویند تقیه ای. من در رساله ای که آقا سید احمد در مورد آن بحث ... و امثال اینها می نوشت چارچوب بندی هایش را که با هم صحبت می کردیم من می گفتم که به جای تعبیر حکومت من تعبیر دیگری به کار برده بودم که در آن رساله هم منعکس شده استف بحث ادله ناظره. می گفتم بعضی وقت ها ادله ناظر به دلیل دیگر است. برای اینکه ما حکومت، حکومت اصطلاحی نوعا نظارت به دلالت را می گویند. اما نظارت به جهت صدور، نظارت به صدور اصلا اینها را اصطلاحا حکومت نمی گویند. برای اینکه قاطی نشود اصطلاح یک مقداری شامل تر یعنی معنای لغوی را که الادله الناظره را به کار بردیم که یک مقداری دیگر خلاف اصطلاح هم چیز نکرده باشیم که کسی بگوید تعریف حکومت صادق است. گاهی اوقات بحث ها این است که این تعریف حکومت صادق هست یا نیست چه کار داریم حالا وارد آن بحث ها نشویم.

سؤال:

پاسخ: مرحوم امام حالا می بینید چیزی که می کنم حکومت را توسعه داده است. یعنی همه این اقسام چیزی که می گویم حکومت را گاهی اوقات ناظر به مرحله جهت صدور دانسته است گاهی اوقات به ان توسعه در معنای حکومت در کلام ایشان هست که آن را حالا در موردش صحبت می کنم.

سؤال:

پاسخ: حکومت عدول خیلی ثمرات دارد اصلا زمین تا آسمان فرق دارد تفکیک از هم نشود خیلی مشکل پیش می آید. خیلی اصلا دیدگاه ما متفاوت است.فردا عرض می کنم بحثی که آقای صدر دارد که احکام ورود بیشتر فوارق حکومت و ورود است. ما نکته خاصی نداریم فقط بعضی اضافات آن نکات جزئی اضافه داریم و الا مطلب هایش کاملا صحیح است. بحث احکام ورود. احکام ورودی که عرض کردم تقریرات صحبتش را می کنیم که مرحوم اقای صدر است.

سؤال:

پاسخ: بل یحکی کل واحد منها عن الواقع. خب ایشان باید بحث حکایت را پیش می کشد. حکایت که هست ولی محکی آن دلیل دیگر است یا واقع آن دلیل است؟ حکایت که هست

سؤال:

پاسخ: نه ببینید یک دلیل ظهوری دارد مثالی که آقای اعلایی زدند یک کمی بحث را خراب کرد! ما در واقع آن واقع آن جعل است. شارع یک جعلی دارد این جعل واقعیت خارجی ما است. یک موقعی می گوییم آن جعلی که من کردم مرادم این است. این ناظر به واقع است. یک موقعی است نه، می گوید دلیلی که از جعل من حاکی است یعنی الفاظ من. الفاظی که از دهن من صادر شد فرض کنید در مورد عادی می گوید من لفظی که گفتم وافی به مقصودم نبود. مقصودم این بود.

سؤال:

پاسخ: مرادم از لفظ من این بود. ناظر به دلیل ناظر به این سخن. یک موقعی است می گوید که آن حکمی که آنجا جعل کردم آن حکم در مورد فلانی نیست. این ناظر می شود به مدلول. یعنی ذات مدلول. مدلول بما هو مدلول با دلیل یکی است یعنی آن واقعیت خارجی. آن حکمی که دلیل از آن حکم حکایت می کند. حکایت از واقعی است که ایشان می گوید.

فرض کنید می گوید ما در دین حرج جعل نکردیم. ناظر به چیست؟ ناظر به این است که جعل هایی که من دارم این جعل ها موارد حرج را نمی گیرد. خب بنابر این ادله ای که اطلاق آن اقتضا می کند که جعل ها موارد حرجی را بگیرد آن اطلاق مقیّد است. این بنابر این است. نتیجه اینکه آن جعل ها مضیّق است این است که دلیلش هم اطلاقش مراد نیست. یک موقعی است می گوید اصلا آن دلیل که اطلاق دارد، اطلاقش موافق واقع مطابق واقع نیست. یک موقعی است که ابتدائا به واقع کار دارد. واقع وقتی مضیّق شد دلیل هم باید مضیّق شود ولی بالملازمه. موارد تخصیص هم همین است. اشکال ایشان این است موارد تخصیص به واقع کار دارد. یک دلیل می گوید أکرم العالم یک دلیل گفته است که

سؤال:

پاسخ: مدلول و دلیل یکی است. مدلول بما هو مدلول یعنی همان دلالت دلیل دیگر. معلول که با دلیل آن که ما می گوییم ذات مدلول است. یعنی مدلول نه از این جهت که دلیل دلالت می کند. اصلا مدلول

سؤال:

پاسخ: کلمه مدلول به کار نبریم. یا ناظر به دلیل است یا ناظر به حکمی که آن دلیل از آن حکم حکایت می کند. حالا ناظر به آن حکم یا نفیا یا اثباتا.

اذ ليس‏ واحد منها بمدلوله اللفظى ناظرا الى مدلول دليل آخر، بل يحكى كل واحد منها عن الواقع، و لذا لو لم يكن في البين إلّا هذه القواعد التى جعلت حاكمة على ساير القواعد لم يلزم كونها بلا مورد، و لو كانت مبينة لمقدار مدلول قاعدة اخرى للزم كونها لغوا و بلا مورد عند عدم تلك القاعدة، لان الدليل الحاكم على ما ذكره «قدّس سرّه» بمنزلة قول القائل: اعنى، و لا يكون هذا صحيحا الا مع كلام آخر يكون هذا شارحا له، و نحن نرى انه لو لم يكن الشك موضوعا للحكم الشرعي اصلا، و كذا لو لم يدل دليل على حكم الشك في عدد ركعات الصلاة، و كذا لو لم يكن العمومات او الاطلاقات تقتضى ثبوت الحكم الضررى و الحرجى، ما كان حجية الامارات و الادلة، و كذا قول الشارع لا حكم لكثير الشك، و لا ضرر و لا ضرار في الاسلام، و ما جعل عليكم في الدين من حرج، لغوا، و بلا مورد، كما هو واضح، فعلم‏

می خواهد بگوید من برای کثیر الشک حکمی جعل نکردم. حتما لازم است برای سایر اقسام شک حکمی جعل کرده باشد؟ من برای کثیر الشک حکمی جعل نکردم.

سؤال:

پاسخ: تعبیری که مرحوم شیخ خودشان برای حکومت تعبیر کرده اند لا حکم لکثیر الشک است. عبارت شیخ هم همین است.

در لا شک درست است. لا شک لکثیر الشک در واقع حکمی برای شک جعل شده است می خواهد بگوید این حکمی که، اصلا ایشان یک قدری بحثش با عرضی که ما داریم قدری فرق کرد. عرض ما این بود که ناظر به دلیل نیست ولی ناظر به حکم است. ایشان می خواهد حتی نظارت به حکم را هم انکار کند. می گوید که لازم نیست حکم قبلا جعل کرده باشد که این ناظر به او باشد. نظارت حکم را هم ایشان نظارت به حکم را اگر بخواهید انکار کنید

سؤال:

پاسخ: اشکال ایشان این است که حتی نظارت به حکم را هم می خواهد ایشان در این موارد انکار کند.

سؤال:

پاسخ: عبارت را ببینید و نحن نری انه لو لم یکن الشک موضوعا للحکم الشرعی. اصلا لغو نیست. اگر حکم شرعی شارع برای شک جعل نکرده باشد لا شک لکثیر الشک لغو نیست. لا حکم رکثیر الشک همین است که ایشان می فرمایند. لا حکم لکثیر الشک همین جور است. یعنی ابتدائا لغو نیست. ولی لا شک لکثیر الشک اینگونه نیست. لا شک لکثیر الشک باید حکمی برای شک بار شده باشد این دارد می گوید کثییر الشک شک ندارد. یعنی احکامی که من برای شک جعل کردم در مورد شک نیست. البته این نکته را ضمیمه کنم بعد بحثش را می آییم. لازم نیست خودش حکمی برای شک جعل کرده باشد. همین که مثلا عقل حکمی برای شک داشته باشد کافی است. لا شک لکثیر الشک یعنی احکامی که عقلا برای کثیر الشک هست مثلا بار نمی شود. می گوییم وسواس لا عزت بشک الوسواسی. یعنی عقل می گوید وقتی شما شک کردید در اینکه عملی انجام داده اید یا خیر باید احتیاط کنید. گاهی اوقات ناظر به قاعده اشتغال هست.

سؤال:

پاسخ: در واقع همین است. منظور و آن چیزی که مفسّر، لازم نیست حکم شرعی باشد. مفسّر ممکن است حکم عقلی باشد و سنخ، حالا اینها بحث هایی دارد چون مرحوم آقای صدر اصلا تفسیری که برای حکومت می کند تفسیر دلیل لفظی می گیرد بنابر این مفسّر را می گوید حتما باید دلیل لفظی باشد. حکوت هیچ همچین قیدی در آن نیست و واقعیت خارجی که اینها دارد هیچ کدام لازم نیست دلیل لفظی باشد. مقوّم حکومت در این مثال هات نزیل است. اسمش را حکومت هم نگذاریم ما یک سری ادله ای داریم ادله ای منزّله ادلّه ای که یک شیئی را که داخل در موضوع است می گوید داخل در موضوع نیست. یا یک حکمی که داخل در موضوع نیست می گوید داخل در موضوع هست. اینها یعنی احکامی که آن موضوع دارد، حالا آن احکام چه احکام عقلیه چه احکام عقلائیه چه شرعیه می تواند به همه آنها داشته باشد آن احکام را ندارد. یا احکامی که عقلا و عقلائا دارد این شیئی که وجدانا جزو موضوع نیست آن احکام را دارا هست. مثلا مثال می زدند در روایات هست الخال کالأم. اگر شارع مقدّس هیچ گونه حکمی برای مادر جعل نکرده بود. الخال کالأم صحیح است. یعنی همان احترامات تکوینی که برای مادرت می گذاری باید برای خاله ات هم بگذاری. الخال کالأم لازم نیست حتما شارع حکمی جعل کرده باشد. همین احترام تکوینی یعنی اینجا تنزیل

سؤال:

پاسخ: نه به شارع. گاهی اوقات بعضی چیزها هست فرض کنید می گوییم الظن کالقطع. الظن کالقطع در مورد قطع اینکه لزوم امتثال دارد این است که امر عقلی. شارع جعل مستقل ندارد. می خواهد بگوید همان کاری که عقل شما حکم می کند و به خاطر همین من دیگر دخالت نمی کنم، به یک معنا همیشه تأیید شارع هست ولی تأیید شارع همیشه به این نیست که یک جعل مستقل داشته باشد. الظن کالقطع می تواند ناظر باشد به جعل احکامی که عقلا، بخوانید بقیه اش را

فعلم ان ما ذكر ليس بمدلوله اللفظى متعرضا لحال الدليل الآخر، هذا.

[ضابط الحكومة]

و لنقدم الكلام في بيان ضابط الحكومة بما عندنا، ثم نتعرض لوجه تقديم الامارات و الادلة على الاستصحاب و على ساير الاصول التعبدية، و انه هل هو من جهة الحكومة او الورود؟ و ما توفيقى الا باللّه.

اعلم أن المراد من قولنا: دليل كذا حاكم على كذا، انه يقدم عليه من دون ملاحظة الاخصية و الاظهرية، بل يقدم بواسطة أدنى ظهور انعقد له.

اذا عرفت هذا فنقول: ان كل دليل يكون متعرضا للحكم المستفاد من الدليل الآخر و ان لم يكن متعرضا له بعنوان انه مدلول ذلك الدليل، سواء كان تعرضه لذلك الحكم ابتداء ام كان بلسان تنزيل الموضوع فهو مقدم عليه عند العرف،

در واقع این همین بیان است که من عرض کردم. اینجا ایشان می گوید نظارت به حکم کافی است. می گوید آن نکته ای که نظارت به دلیل لازم نیست که داشته باشد. متعارضا للحکم، آن چیزی که حکومت را درست می کند نظارت به حکم است. و ان لم یکن شارحا. شارحیت مربوط به مقام شروح ما باید دلیل باشد

سؤال:

پاسخ: وارد آن بحث شده اند اساسا. ایشان می خواهند بگویند هر دلیلی که ناظر باشد. ولی اینجا عبارتی که دارد یک قدری عبارت با قبلش خیلی جفت و جور کردنش مشکل است.

سؤال:

پاسخ: ایشان می گوید که نظارت باید داشته باشد ولی منظور الیه لازم نیست دلیل باشد. همین که منظور الیه حکم باشد کافی است. منظور الیه که حکم باشد کافی است.

حکم ممکن است دلیلی دال بر او باشد ممکن است که نباشد. اصلا یک حکمی در دلش جعل کرده است. قوام حکم به دلیل دال که نیست.

سؤال:

پاسخ: حالا این بحث را می کنیم حالا مرحوم آخوند یک بیانی دارد برای عدم لغویت حاکم اگر محکوم نباشد ایشان یک حالا بخوانید عبارت را

و ان لم يكن اخص، بل كانت النسبة بينهما عموما من وجه، كما اذا قال المتكلم: اكرم العلماء، ثم قال في مجلس آخر: ما حكمت،

میگوید ناظر به حکم است. نه ناظر آن دلیل. اذ حکمت نه اذ دلیل. ناظر به حکم هست ولی ناظر به دلیلش نیست. می گوید من به آن حکم

سؤال:

پاسخ: نه اذ بیّنت. اذ حکمت. حکم مرحله واقع است. نه نه آن حکم واقعی. همان گفتم شما خرابش کردید به خاطر همین جهتش بود. اذ حکمت که می گوید یعنی اذ حکمت یعنر در مقام واقع. نه اذ بیّنت حکمی.

سؤال:

پاسخ: جعل حکم یک چیزی هست که در مقام واقع وجود ندارد. سواء اغرض عنا. بعد ابراز می شود. ایشان می گوید که ناظر به آن حکم است نه ناظر به لفظ مغرض. ناظر به حکم است نه

سؤال:

پاسخ: می فهمیم یا نمی فهمیم یک بحث دیگر است. به آن کاری نداریم.

یک نکته ای مرحوم آخوند دارد بعدا عبارتی را مرحوم آخوند دارد آن را توضیح می دهم

ثم قال في مجلس آخر: ما حكمت، اولا أحكم باكرام الفاسق‏

این دو مثالی که ایشان می زند ناظر به یک جهتی است. بعضی ها توهّم کرده اند که محکوم باید متقدّم باشد نسبت به حاکم. محکوم قبلا صادر شده باشد. ایشان می گوید که لازم نیست محکوم قبلا، ممکن است بعدا صادر شده باشد الآن تفسیر جعل آینده اش را می کند.

سؤال:

پاسخ: یعنی حکم نخواهم کرد هیچوقت. پس بنابر این اگر در آینده حکمی دیدید، بفهمید که آن حکم اینگونه نیست.

اینجا ثم قال تعبیر کرده است ولی ما حکمت

خب حالا البته این نکته را در نظر بگیرید مرحوم حاج شیخ در این مثال ها برای اینکه آدم ببیند که وجدانا واقعا اگر ظهور دلیل ناظر کمتر هم باشد باز هم آن را مقدم می دارد یا نمی دارد باید مثال را جوری که بزنیم که ظهورش کم باشد. ایشان یک مثال قطّ زده است که ظهورش ممکن است کمر طرف را می شکاند.

قطّ، فانا نرى ان اهل العرف يجعلون الكلام الثاني قرينة على الاول، و يحكمون ان المراد من العلماء، العدول منهم مع كون النسبة بين الكلامين عموما من وجه، و ان لم يكن الثاني بمدلوله اللفظي شارحا للكلام الاول، و لذا لو لم يكن الاول ايضا لكان الثاني تاما في مفاده، و لعل السر في ذلك أن مدلول قول المتكلم: اكرم العلماء ليس إلّا جعل ايجاب متعلق باكرام العلماء

لعل السر فی ذلک، ذلک مراد این است که چرا حاکم را بر محکوم مقدّم می دارند و نسبت سنجی نمی شود. به این قسم اخیر اذا لم یکن و اینها کار ندارد. به اصل مطلب کار دارد. فانا نری ان اهل العرف یجعلون کلام الثانی قرینه علی الاول، چرا عرف کلام دوم را قرینه قرار می دهد؟ چرا برعکس نمی کند؟ همیشه آن چیزی که قرینه است کلام دوم است. این را ایشان می خواهد توضیح دهد که این توضیحی که ایشان اینجا می دهد همین توضیحی است که مرحوم امام در کلام خود آمده اند و توسعه داده اند.

ببینید بحث ایشان این است توجه فرمایید. یک موقعی من می گویم اکرم العلما، اکرام علما واجب است. حالا من به جای اکرم العلما کلمه وجوب به کار می برم که مشکلات هیأت و اینها نداشته باشد. یک دلیل می گوید اکرام العلما واجبٌ. این مدلول دلیل چیست؟ مدلول دلیل این است که وجوب روی اکرام علما رفته است. حالا اما اینکه من وجوب اکرام علما را اراده کرده ام. این مضمونی است که عقل انسان حکم می کند. خب وقتی واجب هست من باید اراده کرده باشم آن را. من باید

سؤال:

پاسخ: نه بحث تک تکی. آنجا عبارت ابتدائا از آن متوهم این است که ایشان می خواهد بگوید که آن چیزی که این دلیل ناظر هست اینکه یک جعل کلی وجود دارد. اما اینکه این جعل منحل است به عدد افراد به آن ناظر است. ولی ظاهرا ایشان این را نمی خواهد بگوید. بحث ایشان این است که اینکه من وجوبی این شیء واجب است. این شیء واجب است لازمه اش این است که من این وجوب را جعل کرده باشم. ولی این مستقیما نمی گوید که من این را جعل کرده ام. به من جعلش کرده ام کاری ندارد. آن که ابتدائا این دلیل است می گوید واجب است. خب اگر واجب باشد باید من جعلش کرده باشد تا واجب باشد دیگر. باید من جعلش کرده باشم تا واجب باشد. پس آن چیزی که این دلیل. پس اینها در کلام مرحوم امام روشن تر بیان شده است. گاهی اوقات یک سری چیزهایی هست مدالیل التزامی به یک معنا کلام است. جعل یعنی یک قانونی که وجود دارد. فرض کنید می گوییم نماز جمعه و اجب است. و از طرفی فرض کنید می گوییم که مالیات لازم است داده شود. این مالیات لازم است داده شود از طرفی ما می دانیم که قوانین را مجلس تصویب می کند. لازمه اینکه می گوید مالیات لازم است این است که مجلس تصویب کرده است لزوم اعطای مالیات را. آن یک مدلولی است که این ناظر به آن مدلول نیست. ایشان یک همچین چیزی را می خواهند بگویند. از مجموع فرمایش ایشان

و اما ان وجوب اكرام كل فرد منهم مراد للمتكلم فهو مفهوم آخر غير المفهوم الاولى من القضية، نعم يحكم السامع بملاحظة عموم اللفظ و عدم صدور شي‏ء من ناحية المتكلم يدل على عدم كون فرد خاص موردا للايجاب بان وجوب اكرام ذلك الفرد مراد ايضا، و بعد ما صدر من ناحيته لفظ يدل بمدلوله المطابقى على عدم صدور هذا الحكم منه- و ان لم يكن هذا اللفظ شارحا للفظ الاول بل يكون حاكيا عن نفس الامر- فلا يبقى مجال للاخذ باصالة العموم في الكلام الاول.

نعم لو كان الكلام الثاني غير متعرض للحكم‏

این را بحث می کنیم که آیا واقعا اراده دو تا قید دارد. اینکه ما می فهمیم که این مراد است، اولا لفظ عام است ثانیا چیز دیگری از آن صادر نشده است یا خود همین ظهور دارد در این که اراده دارد. هر کلامی که از متکلّم صادر می شود ظاهر است که اینها مرادش است. اگر شارع می گوید که نماز جمعه واجب است این ظهور دارد که جعل کلی روی نماز جمعه رفته است. اما اینکه جعل روی نماز جمعه رفته یک جوری ایشان که تفسیر می کند تقریبا حکومت را داخل در ورود می کند. این تقریبی که ایشان دارد می کند می خواهد بگوید که اصلا مقتضی اخذ به دلیل محکوم با وجود حاکم وجود ندارد. چون محکوم آن حیثیتی را که ما می خواهیم از آن استفاده کنیم مشروط است به اینکه حاکم نیاید اراده شدن مضمون محکوم متوقّف است لم یحکم السامع بملاحظه عموم اللفظ یک جهت و عدم صدور الشیء من ناحیه متکلم، یعنی این دو تا با هم دیگر قرینه است بر اینکه عموم اراده شده است. در حالی که این خودش همین جا محل حرف است. چرا این دو تا با هم دیگر شما می گویید؟ کلامی که صادر شده است کلام باید متکلّم اراده کرده باشد و الا معنا ندارد که کلام بدون اراده کردن

سؤال:

پاسخ: بحث ایشان این است که حکم شارع دو مقدمه دارد. یکی اینکه می گوید اولا لفظ آن عام است و ثانیا چیزی که مخالف عموم است صادر نشده است. عقل این دو تا را، مراد متصلا یا منفصلا باید باشد. چون مثال هایی که ما در حکومت داریم عمدتا حکومت های منفصل است. متصل خیلی این بحث ها را ندارد. متصل اصلا شیوه بحث آن

نعم یحکم السامع بملاحظه عموم اللفظ یک، و عدم صدور شیئٍ من ناحیه متکلم یدل علی عدم کون الفرد خاص مورد للایجاب بانّ وجوب اکرام ذلک الفرد مراد ایضا.

سؤال:

پاسخ: فرض این است که منفصلا ذکر شده است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد